



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: صحیح و اعم

موضوع جزئی: امر سوم: معنای صحت و فساد - حق در مسئله

سال: پنجم

تاریخ: ۲ بهمن ۱۳۹۲

مصادف با: ۲۰ ربیع الاول ۱۴۳۵

جلسه: ۵۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

تا اینجا دو قول پیرامون معنای صحت و فساد بیان شد، یکی قول مرحوم آخوند و دوم قول محقق اصفهانی بود. مرحوم آقای خوئی اشکالاتی را به محقق اصفهانی ایراد کرده است، در رابطه با مطالب محقق اصفهانی و محقق خوئی ملاحظاتی وجود دارد که نیازی به بیان این ملاحظات و اشکالات نیست و موجب اطاله بحث خواهد شد.

قول سوم (امام (ره)):

اینجا نظریه سوم هم وجود دارد که از طرف امام (ره) مطرح شده که به نظر می‌رسد اصح از نظر محقق خراسانی و محقق اصفهانی می‌باشد. در این نظریه امام (ره) اجمالاً با یک مطلبی که توسط هر سه بزرگوار (محقق خراسانی، اصفهانی و خوئی) پذیرفته شده مخالفت کرده، همان طور که گفته شد علیرغم اختلافی که بین این سه نفر وجود دارد اما اینها اتفاق نظر دارند که صحت به معنای تمامیت و فساد به معنای نقصان است، عبارت محقق اصفهانی را اشاره کردیم، ایشان در ذیل عبارت مرحوم آخوند که فرمود: «الظاهر ان الصحة عند الكل بمعنى واحد و هو التمامية» می‌فرماید: «لا اشکال فی ذلک». مرحوم آقای خوئی هم در این جهت مخالفتی با محقق اصفهانی نکرد، پس هر سه بزرگوار این مطلب را قبول دارند که صحت به معنای تمامیت است، بله اختلافاتی با هم داشتند از جمله اینکه محقق خراسانی معتقد است تمامیت دارای یک حقیقت و واقعیت مستقل از لوازم و آثار است و بین اثر و لوازم فرق گذاشتند و برای خود تمامیت یک واقعیتی را قائل شدند، محقق اصفهانی در مقابل مرحوم آخوند مدعی شد برای تمامیت واقعیتی سوای آثار و لوازم آن که عبارت از اسقاط اعاده و قضاء یا موافقت امر باشد وجود ندارد، آقای خوئی هم به تبع مرحوم آخوند پذیرفت که تمامیت یک واقعیت مستقلی از آثار و لوازمش دارد، علیرغم این اختلافات که بین این بزرگواران وجود داشت اما همه اینها در یک جهت متفق بودند و آن اینکه صحت به معنای تمامیت است.

اما امام (ره) با این بزرگواران موافق نیست و می‌فرماید: صحت به معنای تمامیت و فساد به معنای نقصان نیست بلکه اینها دو مفهوم متغایرند که ممکن است هر دو در مورد واحدی اجتماع کنند و ممکن است اصلاً بر مورد واحدی صدق نکنند، یعنی ممکن است در یک جایی این دو عنوان (تمامیت و صحت) مجتمع شود و بتوان به یک چیز گفت هم صحیح است و هم تام و چه بسا یک چیزی باشد که بتوان گفت تام است اما نتوان گفت صحیح است، یا بتوان گفت ناقص است اما نتوان گفت

فاسد است یا بر عکس؛ مثلاً اگر کسی خانه‌ای بسازد که سقف نداشته باشد گفته می‌شود: «هذه بیت ناقصة»؛ این خانه ناقص است ولی گفته نمی‌شود: «هذه بیت فاسدة»، در مورد صحت و تمامیت هم مطلب از همین قرار است، ظاهر کلام مرحوم آخوند، محقق اصفهانی و محقق خوبی این است که صحت و تمامیت مفهوماً مساوق هستند، همچنین فساد و نقص مفهوماً مساوق هستند اما امام (ره) منکر این تساوق می‌باشند.

نکته: هم امام (ره) و هم کسانی که صحت را به معنای تمامیت می‌دانند قبول دارند که صحت و فساد یک اصطلاح خاص اصولی نیست، یک اصطلاح در مقابل معنای لغوی و عرفی نیست بلکه اینها در واقع در مقام بیان معنای لغوی و عرفی صحت و فساد هستند، پس باید توجه داشت که امام (ره) در مقابل دیگران که صحت را به معنای تمامیت می‌دانند معتقد است صحت غیر از تمامیت است ضمن اینکه هم ایشان و هم دیگران هیچ کدام ادعا نمی‌کنند صحت و فساد یک اصطلاح اصولی است که دارای یک تعریف خاصی است بلکه همه اینها در صدد بیان معنای لغوی و عرفی صحت و فساد هستند.

حق در مسئله:

حال برای اینکه روشن شود چرا قول امام (ره) حق در مسئله است باید اموری به عنوان مقدمه ذکر شود:

امر اول:

تقابل بین تمامیت و نقصان، تقابل عدم و ملکه است.

تقابل بر چهار قسم است:

تقابل عدم و ملکه: تقابل بین بودن و نبودن که از شأن آن این است که باشد، مثلاً وقتی انسان بینا باشد گفته می‌شود «الانسان بصیر» ولی همین انسان اگر نابینا باشد گفته می‌شود «اعمی» ولی نداشتن بینایی در جایی است که شأنت بینایی در آن هست. این گونه نیست که به هر چیزی که چشم نداشته باشد گفته شود «اعمی» مثلاً هیچ گاه به درخت نمی‌گویند: «اعمی» چون شأن درخت این نیست که بینایی داشته باشد.

تقابل تضاد: تقابل بین دو امر وجودی که قابل اجتماع نیستند اما ممکن است یکی از آن دو باشد و ممکن است هیچ کدام هم نباشند، تقابل به نحو تضاد بر دو قسم است: گاهی برای متضادین فرد سومی متصور نیست مثل تقابل شب و روز که قابل جمع نیستند و قابل رفع هم نیستند و گاهی برای متضادین فرد ثالثی متصور است مثل سیاهی و سفیدی که قابل جمع نیستند ولی قابل رفع هستند.

تقابل به نحو تناقض: تقابل بین یک امر وجودی و یک امر عدمی که لا یجتمعان و لا یرتفعان؛ مثل تقابل بین وجود و عدم، تقابل بین وجود الیوم و عدم الیوم و تقابل بین سلب و ایجاب.

تقابل به نحو تضایف: مثل تقابل بین فوق و تحت که به اضافه به یکدیگر و نسبت به یکدیگر معنی پیدا می‌کند، فوق زمانی معنی پیدا می‌کند که تحت باشد و تحت هم زمانی معنی پیدا می‌کند که فوقی باشد.

پس تقابل بین تمامیت به معنای جامعیت للاجزاء و الشرائط و نقصان به معنای عدم جامعیت للاجزاء و الشرائط از نوع تقابل عدم و ملکه است، یعنی ما وقتی می‌گوییم این شیء تام است به این معناست که واجد اجزاء و شرائط است و وقتی می‌گوییم ناقص است حداقل این است که فاقد یک جزء و شرط است که از شائش این است که آن جزء و شرط را داشته باشد، مثلاً اگر شخصی عضوی مثل چشم یا دست را نداشته باشد باز هم اطلاق انسان بر او صحیح است اما اطلاق فاسد بر او درست نیست.

امر دوم:

تقابل بین صحت و فساد به نحو تضاد است.

صحت و فساد دو کیفیت وجودی هستند که بر وجود خارجی شیء عارض می‌شوند، یعنی چیزی که در خارج موجود است اگر دارای یک کیفیتی باشد که این کیفیت ملائم با طبیعت نوعیه آن باشد به آن گفته می‌شود: صحیح است. ولی اگر شیء موجود در خارج متصف به یک وصف و کیفیتی باشد که منافر با طبیعت نوعیه اوست به آن گفته می‌شود: فاسد است. منظور از ملائمت و منافرت با طبیعت نوعیه چیست؟

شما وقتی میوه‌ای مثل سیب قرمز را در نظر می‌گیرید به حسب طبیعتش یک رنگ خاص، طعم خاص، اندازه خاص و شکل خاصی دارد، حال اگر این سیبی که در خارج موجود است، کیفیت طبیعت نوعیه را داشته باشد گفته می‌شود این سیب صحیح و سالم است اما اگر همین سیب قرمز طعم یا شکل یا رنگش عوض شود گفته می‌شود این سیب فاسد است چون وصف و کیفیت این وجود خارجی ملائم و سازگار با طبیعت نوعیه آن نیست بلکه از آن طبیعت دور شده و با آن فرق می‌کند. تقابل بین صحت و فساد هم از این قبیل و از نوع تقابل به نحو تضاد است، یعنی اینها دو کیفیت وجودی هستند - این گونه نیست که یکی عدمی باشد و دیگری وجودی - که این دو کیفیت وقتی بر شیء خارجی عارض می‌شوند قابل اجتماع در شیء واحد نیستند اما قابل ارتفاع هستند؛ مثلاً نمی‌شود هم طعم سیب، خوب باشد و هم بد اما ممکن است نه خوب باشد و نه بد.

امر سوم:

امر سوم در مورد استعمالات عرفی تام و صحیح است، یعنی ما وقتی به عرف مراجعه می‌کنیم در عرف استعمالات لفظ تام با استعمالات لفظ صحیح یکی نیست، همچنین در مورد لفظ فاسد و ناقص هم مطلب از همین قرار است که ما هنگام تبیین ادعا به یک نمونه از این استعمالات اشاره کردیم، ما به چیزی که مثلاً یک جزء آن موجود نباشد مثل خانه می‌گوییم ناقص است ولی نمی‌گوییم فاسد است یا مثلاً اگر انسانی فاقد یک دست باشد می‌گوییم ناقص است نه فاسد، لذا خود اینکه موارد استعمالات صحت و تمامیت متفاوت است دال بر این است که صحت به معنای تمامیت نیست، همچنین تفاوت استعمالات نقصان و فساد دال بر این است که فساد به معنای نقصان نیست.

نتیجه: از ضمیمه این سه امر (۱- تقابل بین صحت و فساد از قبیل تقابل تضاد است. ۲- تقابل بین تمامیت و نقصان از قبیل تقابل عدم و ملکه است ۳- موارد استعمال تمامیت و صحت و فساد و نقصان کاملاً با هم متفاوت است) نتیجه گرفته می‌شود صحت به معنای تمامیت نیست، اگر مفهوم صحت و تمامیت مساوق بود باید استعملات آنها هم یکی می‌بود و تقابل آنها هم باید به یک نحو می‌بود پس از تفاوت تقابل بین اینها و از تفاوت موارد استعمال اینها نتیجه می‌گیریم صحت به معنای تمامیت و فساد به معنای نقصان نیست.

بحث جلسه آینده: توضیح اینکه صحت و فساد از نظر امام (ره) به چه معناست را انشاءالله در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»